

## نمودهای گوناگون سوز هجران در ادب غنایی (سبک عراقی)

زهرا علافها\*

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، البرز  
(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۳/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۵/۱۰)

### چکیده

هجرتان بن‌مایه اصلی ادب غنایی است و توصیف لحظه‌های فراق و وداع؛ تصویرگری اشک و آه حاصل از این جدایی، از جلوه‌های پرجاذبه ادب فارسی شمرده می‌شود. به طور کلی در ادب غنایی مضمون هجران به دو بخش وداعیه‌ها و فراق‌نامه‌ها -اعم از کوتاه و بلند- قابل تقسیم‌بندی است که اغلب به سه شکل عمده در اشعار، نمود پیدا می‌کند: گله از هجران، ستایش هجران و توصیف دوران محنت‌بار هجران که هر کدام مصداق‌های متفاوتی دارند: یار، دیار، خانواده، دوستان و... در این پژوهش، نمودهای گوناگون سوز هجران در دو بخش وداعیه‌ها و فراق‌نامه‌ها در سبک عراقی و در قالب‌های مختلف شعری -اعم از قصیده، مثنوی، غزل، قطعه و...- مورد تحلیل موضوعی و محتوایی قرار می‌گیرند.

**کلیدواژه‌ها:** فراق‌نامه، هجران، وداعیه، وداع، بدرود، ادب غنایی، سبک عراقی.

\*\*\*

## مقدمه

قدمت منظومه‌های غنایی در ایران به قرون پیش از اسلام برمی‌گردد که در آن هنگام شاعری با خنیاگری و رامشگری همراه بوده است. درونمایه شعر غنایی فارسی اغلب با محوریت عشق، سمت و سو می‌یابد تا بدان‌جاکه می‌توان گفت بی‌هیچ تردید عشق، بهانه سرایش است و اگر بپذیریم که حبّ و حسن و حزن سه هم‌زادند و حزن عاشق، ناشی از هجران و یا ترس از هجران است پس موضوع لزوماً وابسته به عشق یعنی بیان سوز هجران و اشتیاق وصال یکی از مهم‌ترین بن‌مایه‌های ادب غنایی به‌شمار می‌آید. همچنین توصیف لحظه‌های فراق، درد دوری، غم عشق و تصویرگری لحظه جدایی دردناک عاشق و معشوق و وداع آن‌ها با هم از جلوه‌های پرجاذبه ادب فارسی است. مضمون دیرآشنای هجران در این پژوهش با نگاهی دیگر در دو بخش «فراق‌نامه‌ها» و «وداعیه‌ها» در قالب‌های مختلف شعری بررسی و تحلیل می‌شود. هرچند که تاکنون صاحب‌نظران این دو را از نظر تقسیم‌بندی محتوایی در یک حوزه قرار داده‌اند.

«فراق‌نامه» به طور خاص تنها به آن دسته از منظومه‌های روایی (مثنوی) اطلاق شده است که سرگذشت عاشق و معشوق و فراق و وصال آن‌ها را روایت می‌کند و شاعر نام منظومه خود را به همین مناسبت «فراق‌نامه» اسم‌گذاری کرده است. در سبک عراقی تنها یک فراق‌نامه با این ویژگی وجود دارد و آن هم *فراق‌نامه* سلمان ساوجی است. البته دیرینگی سنت ده‌نامه‌نویسی و فراق‌نامه‌ها به سبک خراسانی و منظومه ویس و رامین بازمی‌گردد که در آن ویس در فراق رامین و در سوز و گداز هجران، نامه‌هایی برای او می‌فرستد. نگارنده سعی کرده است برخی از منظومه‌های غنایی را که در آن‌ها نامه‌های عاشقانه در دوران فراق، بین عاشق و معشوق ردّ و بدل می‌گردد (نظیر *لیلی و مجنون* نظامی) و همچنین برخی از «ده‌نامه‌ها» مانند *منطق‌العشاق* یا *ده‌نامه* اوحدی مراغه‌ای را در ذیل «فراق‌نامه‌های بلند» بررسی نماید. از طرفی فراق، آرزوی دیدار و وصف بی‌وفایی معشوق، از موضوعات اصلی غزل در سده‌های ششم تا هشتم هجری قمری است؛ بنابراین مؤلف سایر قالب‌های شعری دارای مضمون سوز و گداز هجران را - اعم از قصیده، غزل، رباعی، قطعه، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، دوبیتی، مسمط، مستزاد و... - تحت عنوان «فراق‌نامه‌های کوتاه» بررسی نموده است.

«وداعیه‌ها» نیز با نام و قالب خاص در هیچ دیوانی به چشم نمی‌خورند و پژوهنده، این وجه تسمیه را فقط به لحاظ مضمون خاص شعری - که در آن «وداع، خداحافظی و بدرود» به هر شکلی در نظر می‌آید - مناسب دانسته است. مؤلف سعی کرده است در هر قالب شعری که سخن از وداع و بدرود به میان آمده است، به تحلیل و بررسی بپردازد. شواهد این پژوهش، در

دو بخش «فراق‌نامه‌ها» و «وداعیه‌ها» از اوایل قرن ششم ه.ق. تا اواخر قرن نهم در قالب‌های مختلف شعری انتخاب و بررسی شده است.

### الف) فراق‌نامه‌ها

چنانچه در مقدمه آمد فراق‌نامه‌ها به دو بخش (۱) بلند و (۲) کوتاه، قابل تقسیم‌اند. فراق‌نامه‌های بلند شامل مثنوی‌ها و فراق‌نامه‌های کوتاه شامل سایر قالب‌های شعری - اعم از قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط، مستزاد و... - می‌شوند. در تمام فراق‌نامه‌ها سوز هجران به سه شکل عمده نمود پیدا می‌کند: ستایش، گله، توصیف هجران. همچنین اشاره شد که دیرینگی فراق‌نامه‌ها و سنت ده‌نامه‌نویسی در ادب غنایی به منظومه ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی (قرن ۵ ه.ق.) بازمی‌گردد. پس از اینکه رامین، ویس را ترک می‌کند و در جای دیگر «گل» را می‌بیند و با او ازدواج می‌کند، ویس در فراق رامین ده‌نامه شکوه‌آمیز می‌نویسد. نمونه زیر نامه سوم ویس و از گونه «توصیف دوران محنت‌بار هجران و اشتیاق دیدار» است. عاشقی که در فراق یار، روی و مویش را نشسته است تا مبادا بوی یار از بین برود:

کجایی ای دو هفته ماه تابان چرا گشتی به خون من شتابان ...  
نشستم در فراق روی و مویم بدان تا بوی تو از تن نشویم ...

(گرگانی، ۱۳۳۸: ۳۵۸)

نامه چهارم ویس از نوع ستایش فراق (که یکی از نمودهای سه‌گانه هجران) است. این نامه در میان منظومه‌های هم‌نوع خود بی‌نظیر و از نقطه نظر «قدمت ستایش و مدح هجران» در ادب غنایی، در سبک خراسانی شایسته اهمیت است. ستایش فراق بعدها توسط شاعرانی نظیر عطار، مولانا، حافظ و... با دریافت‌های گوناگون معرفتی ادامه می‌یابد. نامه چهارم در ستایش هجران و امید بستن به وصال:

چه خوش روزی بود روز جدایی اگر با وی نباشد بی وفایی  
اگر چه تلخ باشد فرقت یار درو شیرین بود امید دیدار...  
فراق دوست سرتاسر امیدست ز روی خرمی دل را نویدست...

(همان: ۳۶۱)

## ۱) فراق‌نامه‌های بلند

### ۱-۱- قالب مثنوی

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، در میان مثنوی‌های عاشقانه مکتب عراقی *فراق‌نامه* سلمان ساوجی مهم‌ترین و بارزترین فراق‌نامه بلند به‌شمار می‌آید. نامه‌های فراق دیگری که در سایر منظومه‌های این دوران به چشم می‌خورد عبارتند از: *مثنوی جمشید* و *خورشید سروده سلمان ساوجی* (نامه‌های فراق ارسالی از جمشید به خورشید و بالعکس)، *نامه فراق لیلی* به مجنون و بالعکس در *خمسه نظامی*، *خمسه امیر خسرو*، *لیلی* و *مجنون مکتبی شیرازی*، ارسال نامه از طرف عاشق به معشوق و بالعکس در *عشاق‌نامه فخرالدین عراقی*، *عشاق‌نامه عبید زاکانی*، *منطق العشاق* (ده‌نامه) *اوحدی‌مراغه‌ای*، *روضه‌المحبین* (ده‌نامه) *ابن عماد شیرازی*، نامه‌های ارسالی جم به گل و بالعکس در *سحر حلال* اهلی شیرازی و... که در این جا مجال پرداختن به همه آن‌ها نیست و سه نمونه از آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

نخست به بررسی *فراق‌نامه سلمان ساوجی* (قرن ۸ ه.ق.) می‌پردازیم. این فراق‌نامه با تمهید، مناجات، ستایش پیامبر و اندرز به فرزند و بیان انگیزه شاعر از سرودن منظومه آغاز می‌شود. مرحوم رشید یاسمی در مقدمه *کلیات سلمان ساوجی* چنین می‌نویسد: «این مثنوی مبتنی بر وقایع تاریخی و مشتمل بر یک هزار بیت است (تقریباً). *بیرام‌شاه پسر خواجه مرجان* منظور سلطان اویس بود؛ محبت آن‌ها به درجه‌ای رسید که لحظه‌ای از هم جدائی نداشتند. اتفاقاً در سال ۷۶۱ *بیرام قهر کرد* و به بغداد رفت و پس از چندی آشتی کرد و باز آمد و به جنگ گیلانیان شتافت و بدرود زندگانی گفت (۷۶۹) بعد از این واقعه (۷۷۰) سلطان اویس، سلمان را مأمور نظم حکایتی مناسب حال خود ساخت» (ساوجی، بی‌تا: ۶۹).

شبی بنده را شاه پیروز بخت کرد و بنشاندر پیش تخت  
ز من نامه‌ای خواست اندر فراق آن نامه باشد سراسر فراق ...

(همان: ۴۷۷)

شاه و سپهدار علاقه وافری به هم داشتند و روزگار را به خوبی و خوشی در کنار هم سپری می‌کردند. در یکی از شب‌ها تا صبح به بزم‌آرایی و عشق‌بازی لفظی مشغول بودند. سپهدار سخنانی نیکو در مدح پادشاه می‌گوید و به دنبال آن شاه نیز به تعریف و تمجید سپهدار می‌پردازد، اما ناگهان ورق کاملاً برمی‌گردد و خوشی‌ها به ناخوشی مبدل می‌گردد. پادشاه سپهدار را «بی‌وفا» خطاب می‌کند و او سخت دلگیر و آزرده خاطر می‌گردد و مجلس را ترک می‌کند:

تو عمری از آن نیست هیچت وفا      چو صبحی که پیوسته بادت بقا...  
 رخ شمع مجلس پر از تاب شد      آن تاب چمشمش پر از آب شد...  
 چنین بی‌وفا از چه خوانی مرا؟      به جور از درخود چه رانی مرا؟ ...  
 چو من بی‌وفایم همان به که من      نیایم ازین پس درین انجمن  
 بگفت این و برخاست از پیش شاه      ز مجلس بتابید رخسند ماه ...

(همان: ۴۸۶-۴۸۵)

شاعر معتقد است که هجران و جدایی آیین روزگار است و فلک را در امر جدایی دخیل می‌داند. همچنین بیان می‌کند برای این که دو بار، قدر و منزلت وصل را بدانند فلک آن‌ها را با هجران گوشمالی می‌دهد. این اعتقاد در ادب غنایی از دیرباز وجود داشته است که «تا هجران نباشد قدر وصال را کس نمی‌داند»، هجرانی که در علت تراشی‌های شاعرانه، روزگار عامل آن است:

جهان را همه ساله آیین و خوست      جدایی فکندن میان دو دوست  
 از آن تا بدانند قدر وصال      به هجران فلک دادشان گوشمال  
 کسی تا به هجران نشد پایمال      ندانست قدر زمان وصال

(همان)

داستان با آغاز هجرانی تلخ و ارسال نامه‌های فراق ادامه پیدا می‌کند. شاه از رفتن سپهدار به شدت ناراحت و از کرده خویش پشیمان می‌گردد و اولین نامه گله‌آمیز فراق را توأم با پشیمانی ارسال می‌کند:

سر نامه بنوشت نام خدای      خدای جهان داور رهنمای ...  
 اگر من حدیث فراقتم کنم      و یا قصه‌ی اشتیافت کنم  
 همانا که با تو نگویم رسول      دل نازک تو بگردد ملول ...  
 به یک سو نهادم گزیدم تو را      به خوناب دل پروریدم تو را  
 در آخر مرا خوار بگذاشتی      دل از من به یکباره برداشتی ...

(همان: ۴۸۹، ۴۸۸)

وقتی سپهدار نامه پادشاه را می‌بیند، بر آن بوسه می‌زند، گویا از صمیم دل منتظر نامه پادشاه بوده است؛ او نیز از کرده خود پشیمان می‌شود و در جواب، از اندوه دل و از پژمردگی و بی‌تابی‌های خویش در فراق پادشاه می‌نویسد. این نامه از گونه گله و توصیف دوران سخت هجران است:

ز هجران روی تو پژمرده‌ام تو باقی بمانی که من مرده‌ام ...  
ندانستم آن روز قدر وصال بدانستم اکنون که چونست حال

(همان: ۴۸۹)

هنگامی که پادشاه نامه را می‌بیند بر آن بوسه می‌زند و شروع به خواندن آن می‌کند. به محض خواندن، بار دیگر قلم برمی‌دارد و از او تقاضای بازگشت می‌کند (همان: ۴۹۰). سپهدار نیز دیگر طاقت از کف داده در پاسخ می‌نویسد فرستادن پیک و قاصد کافیس و به سرعت به دیدار می‌شتابد:

فرستادن پیک و قاصد بسم فرستادمش وز عقب می‌رسم

(همان: ۴۹۱)

چهار نامه فراقی که حاوی گله متقابل دو یار از هم است، از سوز هجران عاشق و معشوقی سخن می‌گوید که عاقبت به وصال منتهی می‌گردد. اما این وصال دیری نمی‌پاید و فراقی مجدد پیش می‌آید، این بار سپهدار علی‌رغم میل درونی پادشاه به جنگ فرمانده گیلان که سرکش شده است، می‌شتابد. شاعر باز هم فلک را دخیل در این جدایی می‌داند. دوران هجران این بار نیز بر هر دو به‌ویژه پادشاه خیلی سخت می‌گذرد اما نامه‌ای رد و بدل نمی‌گردد. ناگزیر هر دو، روزهای سختی را در فراق سپری می‌کنند تا اینکه سپهدار، گیلانیان را شکست می‌دهد و باز می‌گردد. فراق دوم نیز به علت اجازه دادن پادشاه به رفتن سپهدار به جنگ رخ می‌دهد، درست است که کس دیگری از لشکریان جرأت و جسارت رفتن را نداشت اما پادشاه می‌توانست به او اجازه رفتن ندهد بنابراین سرزنش کردن فلک باز هم غیرمنطقی و غیرعقلانی به نظر می‌آید. سلمان ساوجی در پایان داستان در «مقام ستایش هجر» ابیاتی سروده است که شنیدن و خواندن آن خالی از لطف نیست:

فراقست مشاطه روی عشق روان می‌کند آب در جوی عشق  
به خسرو لب لعل شیرین رسید ولی لذت عشق فرهاد دید

(همان: ۴۹۷)

**منطق‌العشاق:** یا ده‌نامه اثر اوحدی مراغه‌ای (قرن ۸ ه.ق.) است. در این منظومه ده نامه عاشقانه در دوران فراق از طرف عاشق به معشوق نوشته شده و معشوق پاسخ داده است. قصه‌ای بسیار جذاب و دلنشین که این‌گونه آغاز می‌شود: شبی عاشق دلسوخته شب‌زنده‌دار از آتش عشق، آشفته‌حال می‌گردد و باد را مخاطب خویش قرار می‌دهد و از پیغام رسانی آن مدد می‌جوید (در ده‌نامه‌ها، پیغام رسان اغلب باد صباست). با اولین نامه، معشوق را از عشق و احوال

خویش در هجران آگاه می‌سازد و چنین اذعان می‌کند که تاب هجران ندارد و از او تقاضای درمان درد خود را دارد:

نسیم باد نوروزی چه داری؟ گذر کن سوی آن دلبر به یای ...  
 فرو خوان قصهٔ دردم به گوشش نهان از طرهٔ عنبر فروزش  
 بگو او را به لطف از گفتهٔ من که: ای وصل تو بخت خفتهٔ من  
 کنون عمریست تا در بند آنم که روزی قصهٔ خود بر توخوانم ...  
 توانم ساخت، چون جانم نباشد و لیکن تاب هجرانم نباشد...

(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۶۲: ۴۴۰)

معشوق با خواندن نامه از احوال عاشق خبردار می‌شود اما تصمیم می‌گیرد خود را ناآگاه نشان دهد و عاشق را در دوستی و عشق بیازماید. عاشق را تحقیر می‌کند و به او می‌گوید:

تو ای مهجور سرگردان کدامی؟ کسی نامت نمی‌داند چه نامی؟ ...  
 سرخود گیر، کین گردن بلندست تو کوتاهی و سرو من بلند است...

(همان: ۴۴۲)

از همین جاست که این کشمکش شیرین میان عاشق و معشوق آغاز می‌گردد. اوحدی ثابت قدمی و راسخ بودن عاشق در عشق را به زیبایی به تصویر می‌کشد. نامهٔ سوم را عاشق برای معشوق می‌نویسد و می‌گوید:

مگر با ما سر یاری نداری؟ که ما را در مشقت می‌گذاری ...  
 تو خواهی جور کن، خواهی ملامت که من ترکت نگویم تا قیامت ...  
 نمی‌خواهی که پهلوی تو باشم رها کن، تا سگ کوی تو باشم

(همان: ۴۴۴)

نوشتن و ارسال نامه‌ها تا «نامهٔ دهم» ادامه پیدا می‌کند؛ معشوق ناز می‌کند؛ (ویژگی بارز معشوق در سبک عراقی) عاشق را ملامت و تحقیر می‌کند و خود را دست‌نیافتنی می‌داند اما عاشق خسته نمی‌شود و دست از تلاش برای وصال بر نمی‌دارد. سرانجام در نامهٔ هفتم عاشق دل‌سوخته از اخلاق بد زیباروی، گله‌مند می‌شود و خطاب به او می‌گوید:

... بیندیش از فغان سوگواران بترس از نالهٔ شب زنده داران  
 نمی‌بردم گمان از رویت اینها غریبست از چنان رویی چنین‌ها  
 ز روی خوب بد نیکو نیاید ز روی زشت خود نیکو نیاید

مکن در پای هجران پایمالم ازین بهتر نظر می کن به حالم ...  
چو نزدیک خودم روزی نخوانی شبت خوش بادا من رفتم، تو دانی ...

(همان: ۴۵۳)

در نامه فوق توصیف گله عاشق از معشوق و سرانجام نوعی قهر کردن و پای خویش را از ورطه عشق بیرون کشیدن، به نوعی مقدمه و پیشاهنگ مکتب عاشقانه «واسوخت» است. با این نامه معشوق به خود می آید و متوجه می شود که عاشق دلسوخته، ثابت قدم و وفادار است اما کمی خسته به نظر می رسد. در نامه هشتم خطاب به عاشق می گوید:

کجا رفت آن که شب خوابت نمی برد؟ ز اشک دیده سیلابت همی برد؟ ...  
بیندیش ار ز من خواهی بریدن که در هجرم بلا خواهی کشیدن  
دلسم سیر آمد از مهر آزمایی چو می بینم که یار بی وفایی ...

(همان: ۴۵۶)

این نامه اگرچه عاشق را تحقیر می کند اما در عین حال به نوعی امید وصل را نیز در خود نهان دارد که نشان می دهد معشوق نیز به حال عاشق دچار شده است و بی میل به وصال نیست. عاشق با خواندن این نامه امیدوار و خوشحال می گردد و عاشقی را دوباره از سر می گیرد، کشاکشی شیرین که همانند اغلب ده نامه ها، در نهایت با ارسال دهمین نامه به وصال می انجامد.

**لیلی و مجنون نظامی (قرن ۷ هـ.ق.)**: آخرین منظومه ای که در این بخش بررسی می شود **لیلی و مجنون نظامی** است. لیلی پس از ازدواج، از مرگ پدر مجنون و حال و احوال آشفته او باخبر می شود و نامه ای برای او می فرستد. در این نامه، لیلی، مجنون را دلداری می دهد و از احوال او جویا می شود. این نامه نیز همانند تمام نامه های بررسی شده با نام خدا و ستایش آفریدگار آغاز می گردد. اینک بخشی از نامه لیلی به مجنون:

کاین نامه که هست چون پرنده از غم زده ای به دردمندی ...  
ای یار قدیم عهد چونی؟ و ای مهدی هفت مهد چونی؟  
چونی و چگونه ای؟ چه سازی؟ من با تو، تو با که عشق بازی؟  
چون بخت تو در فراقم از تو جفت توام ار چه طاقم از تو ...  
مرگ پدر تو چون شنیدم بر مرده تن کفن دریدم ...  
دلتنگ مباش اگر کست نیست من کس نیم آخر؟ این بست نیست؟ ...

(نظامی، ۱۳۸۶: ۴۱۷ - ۴۱۸)



مجنون پس از خواندن نامه لیلی با دلی پردرد جواب نامه را می‌نویسد که وفاداری عاشق و گله از سوز هجران در این نامه به خوبی مشهود است:

بود اول آن خجسته پرگار نام ملکی که نیستش یار ...  
 ... من در قدم تو می‌شوم پست تو در کمر که می‌زنی دست؟ ...  
 ای در کنف دگر خزیده جفتی به مراد خود گزیده  
 این است که عهد من شکستی؟ در عهده دیگری نشستی؟  
 با من به زبان فریب سازی با او به مراد عشق بازی  
 گر عاشقی آه صادقت کو؟ با من نفس موافقت کو؟ ...  
 گر من شدم از چراغ تو دور پروانه‌ی تو مباد بی نور  
 گر کشت مرا غم ملامت باد ابن سلام را سلامت ...  
 شوریده ترم از آنچه دیدی مجنون تر از آن که می‌شنیدی...

(همان: ۴۱۹، ۴۲۰)

## ۲) فراق‌نامه‌های کوتاه

### ۲-۱- قالب غزل

نمونه‌های اولیه غزل در اوایل سده چهارم هجری قمری شکل گرفت و تحوّل غزل آرام آرام صورت پذیرفت. از قرن ششم به بعد تحوّل غزل به واسطه استاد سخن، حکیم سنایی در دو نوع عارفانه و عاشقانه آغاز شد و نوع نخستین با تجلّی عشق عرفانی و مفاهیم تصوّف، در غزل فارسی راه‌یافت که ارزنده‌ترین آثار این دوره عبارتند از آثار شعرایی نظیر سنایی، عطار، مولانا و نوع دوم، ادامه مسیر سرودن اشعار عاشقانه است که با ظهور سعدی به کمال رسید (صبور، ۱۳۷۰: ۵۶۲). فراق و آرزوی دیدار یکی از موضوعات اصلی غزل در سده‌های ۶ تا ۸ ه.ق. است. انواع فراق در فراق‌نامه‌های کوتاه عبارتند از: فراق یار، دیار، خانواده، دوستان و... که با هم مصداق‌های سوز هجران در آنها به همان شکل نمودهای سه‌گانه (که در مقدمه فراق‌نامه‌ها تعریف شده است) به چشم می‌خورد: گله، ستایش، توصیف. در این بخش تنها به ذکر چند مورد گلچین شده بسنده شده است:

نخستین غزل ذیل، سروده حکیم سنایی و از نوع فراق یار است که از هجران گله‌مند است. عاشق هر شب از شدت اندوه دوری و ناامیدی از وصال قصد خودکشی دارد اما ترس از خدا مانع او می‌شود؛ بدون یار قادر به ادامه زندگی نیست و در فراق یار صاحبقرانی کردن روزگار نیز در نظرش بی‌ارزش است:

بی تو ای آرام جانم زندگانی چون کنم تو پیش من نباشی شادمانی چون کنم

هر شبی گویم که خون خود بریزم در فراق بازگویم این جهان و آن جهانی چون کنم  
بودم اندر وصل تو صاحبقران روزگار چون فراق آمد کنون صاحبقرانی چون کنم  
(سنایی، ۱۳۵۴: ۹۴۱)

عطار نیشابوری به سبب عمق و غنای نیاز عاشقانه عارفانه‌اش، از آن دسته شاعرانی است که در مقام ستایش هجران غزلیات زیبایی سروده است. غزل عرفانی زیر نمونه‌ای از نوع فراق یار است. عاشق آتش عشق و درد دوری را دوست دارد و ترجیح می‌دهد که معشوق (خدا) به او درد عشق ارزانی کند اما درمانش نکند. شاعر با تعبیری جالب هجران را چون دیواری در نظر گرفته است که مانع از رسیدن عاشق به دلدار است و شاید بتوان گفت که استفاده از مشبّه‌به دیوار برای توصیف هجران بسیار کم‌کاربرد و نادر است:

آتش عشق تو در جان خوشتر است ز عشقت آتش افشان خوشتر است  
درد بر من ریز و درمانم مکن درد تو ز درمان خوشتر است ...  
چون وصلت هیچکس را روی نیست روی در دیوار هجران خوشتر است ...  
(عطار، ۱۳۶۶: ۴۵)

مولوی غزلیات بی‌شماری در فراق یار - شمس‌الدین و همچنین معشوق حقیقی - سروده است. بیت زیر مطلع یکی از معروف‌ترین و زیباترین غزلیات مولانا است در دوری و فراق معشوق که از گونه‌توصیف هجران است:

بی‌همگان به سر شود بی‌تو به سر نمی‌شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود  
(مولوی، ۱۳۸۷. ج ۱: ۱۹۰)

غزل ذیل نیز در هجر شمس‌الدین است و مولانا از روزی که شمس بازگردد و همچون ماه در جانش بتابد و بدرخشد سخن می‌گوید. به شمس می‌گوید که سختی و دردناکی هجران ریاضتی برای او بوده است که باعث پالوده شدن او گردیده و اگر صدها بار دیگر نیز او را بیالاید به جز عشق چیز دیگری نخواهد دید. در واقع از نظر مولانا هجران سبب کمال است و از عشق چیزی نمی‌کاهد:

ای شادی آن روزی کز راه تو بازآیی در روزن جان تایی، چون ماه ز بالایی ...  
شمس الحق تبریزی! پالود مرا هجرت جز عشق نبینی گر صد بار بیالایی ...  
(همان: ج ۲: ۹۴۲)

فخرالدین عراقی در غزل زیبایی از تعبیر «مرغ بسمل» در نشان دادن بی‌قراری و آشفتگی و پریشانی احوال عاشق در هجر یار استفاده کرده است. اکثر شعرا در توصیف احوال پریشان و آشفته عاشق هجران دیده از این مضمون استفاده کرده‌اند. عراقی در تسکین غم و درد خویش از دوستان مدد می‌جوید که با ردیف «الغیاث ای دوستان» در شعر نمود پیدا کرده است:

مبتلای هجر یارم الغیاث ای دوستان از فراقش سخت زارم، الغیاث ای دوستان  
می‌تیم چون مرغ بسمل در میان خاک و خون ننگرد در من نگارم، الغیاث ای دوستان ...  
(عراقی، ۱۳۳۸: ۲۳۵)

سعدی در غزل ذیل چنین توصیف می‌کند که شب فراق طولانی و یار، مهرگسل است. دلدار پیمان شکسته اما عاشق هنوز وفادار است. مقام معشوق به حدی والاست که نمی‌توان به جان او قسم خورد. شیخ اجل، سنگینی فراق را به سنگینی کوه الوند تشبیه کرده است. شاعر از شدت ضعف، طاقت آه کشیدن هم ندارد اما ممکن است خلاق گمان کنند که او به سبب خرسندی آه نمی‌کشد:

شب فراق که داند که تا سحر چند است؟ مگر کسی که به زندان عشق در بند است ...  
فراق یار که پیش تو گاه برگی نیست بیا و بر دل من بین که کوه الوند است  
ز ضعف طاقت آه نماند و ترسم خلق گمان برند که سعدی ز دوست خرسندست  
(سعدی، ۱۳۷۹: ۴۳۳)

سعدی در غزل بعدی از فراق‌نامه خویش سخن گفته است که کسی قادر به شنیدن آن نیست:

سَلِّ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهِيمَ فِي الْفَلَوَاتِ تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی ...  
فراق‌نامه سعدی عجب که در تو نگیرد وَ إِن شَكوتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوَكْنَاتِ  
(همان: ۶۰۵)

به سه نمونه از دریای غزلیات حاوی مضمون سوز هجران از دیوان حافظ اشاره می‌کنیم. در این غزل، حافظ گله از هجران یار را خطاب به باد صبا می‌گوید زیرا زبان واسطه باید شرح فراق او را بیان کند نه نامه‌ای و یا کلامی:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس ...  
محمل جانان ببوس آنکه به زاری عرضه‌دار کز فراق سوختم ای مهربان فریاد رس ...  
(حافظ، ۱۳۶۹: ۱۸۱)

حافظ در غزل زیر در کیفیت رنج غربت و هجران از دیار و یار و اشتیاق وطن این چنین نغمه ساز می‌کند:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم    به مویه‌های غریبانه قصه پردازم  
به یاد یار و دیار آن‌چنان بگریم زار    که از جهان ره و رسم سفر براندازم  
(همان: ۲۲۸)

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس    زهر هجری کشیده‌ام که مپرس ...  
(همان: ۱۸۳)

خواجوی کرمانی در غزل ذیل از شب رحلت دلدار و حرکت کاروان او سخن می‌گوید؛ ساربان اعلام حرکت می‌کند و محمل‌ها به حرکت می‌افتند. شاعر یار را همچون جان می‌داند که در حال ترک کردن جسم بی‌رمقش است و شرح «فراق‌نامه» عاشق غم‌دیده به حدی سخت و دشوار است که اگر قلم آتش‌نگیرد جای بسی تعجب و شگفتی است:

شب رحیل ز افغان خستگان مراحل    مجال خواب نیابند ساکنان محامل ...  
سرشک دیده که می‌رانم از پی تو مرا    چرا که شرط کریمان بود اجابت سائل  
تنم مقیم مقامست و جان به مرحله عازم    سرم ملازم بالین و دل به قافله مائل  
به خامه هر که نویسد فراق‌نامه ما را    عجب که آتش نی در نیفتدش با نامل ...  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۸: ۲۷۳)

به سبب اهمیت موضوع فراق، شعرای زیادی با ردیف «فراق» شعر سروده‌اند از جمله باباغانی شیرازی که در توصیف دوران سخت هجران با بهره‌بردن از صور خیال زیبا دست به ابتکار جالبی زده است و اجل را دشمنی در نظر گرفته که در شب‌های فراق هر شب به او شبیخون می‌زند و از این نظر نوپرداز بوده است:

جانم افگارست و تن بیمار و دل خون از فراق    هر نفس دردیست بر درد من افزون از فراق  
غرق خون دیده‌ام شب‌های هجران و اجل    بر سرم پیوسته می‌آرد شبیخون از فراق  
(باباغانی شیرازی، ۱۳۵۳: ۳۰۲)

## ۲-۲- قالب قصیده

در مقدمه قصاید مدحی (تغزل، تشبیب، نسیب) که جایگاه بیان عواطف و احساسات شخصی است، شاعر به همراه تصویرگری جلوه‌های عشق، از مضمون سوز و گداز هجران نیز استفاده می‌کند زیرا هر جا سخن از عشق است ناگزیر فراق و اشتیاق وصال نیز به چشم می‌خورد، گویی

عشق و هجران دو یار قرین هستند. هر چند که قصیده‌سرایی در سبک خراسانی رواج بیشتری داشته است ولی مقدمه‌ قصاید سبک عراقی نیز در کنار قالب غزل توصیف بارهجران را بر دوش می‌کشد. انواع فراق و نمودها سه‌گانه سوز هجران در قصیده نیز همانند بخش پیشین (قالب غزل) است. در قصاید مقتضب نیز مضمون فراق به چشم می‌خورد از جمله قصیده معروف سنایی در اشتیاق کعبه و سفر حج.

حکیم سنایی در قصیده‌ای در اشتیاق کعبه و سفر حج از فراق شهر بلخ سخن گفته است که این قصیده از نظر نوع مضمون فراق، در زیرمجموعه فراق دیار، فرزند و همسر قرار می‌گیرد. سنایی با ابتکاری جالب دست به پروراندن رؤیای زیارت خانه خدا زده‌است و در ذهن خود از اشتیاق کعبه و مسیر رفتن و فراق زن و فرزند و خان‌ومان و دیار خود سخن گفته است. در تخیل خویش با پردازش تصویری زیبا این مسیر را جزء به جزء توصیف کرده است. این نوع شعر دست کم در نوع خود بی‌نظیر است و نادر:

گاه آن آمد که با مردان سوی میدان شویم      یک ره از ایوان برون آییم و بر کیوان شویم  
راه بگذاریم و قصد حضرت عالی کنیم      خانه پردازیم و سوی خانه یزدان شویم  
طبل جانبازی فروکوبیم در میدان دل      بی زن و فرزند و بی خان و سر و سامان شویم ...  
گاه بر فرزندان چون بیدلان واله شویم      گه ز عشق خانمان چون عاشقان پژمان شویم  
از فراق شهر بلخ اندر عراق از چشم و دل      گاه در آتش بوییم و گاه در طوفان شویم...

(سنایی، ۱۳۵۴: ۴۱۴)

عماد فقیه کرمانی قصیده ذیل را در مدح «امیر مبارزالدین» سروده است. عماد در کرمان است و ممدوح در عراق و شاعر از باد صبا می‌خواهد که «فراق‌نامه عشاق» را به دلدار برساند. چشم اشک‌بار عاشق هجران دیده به دوات سرخ و هجران به طومار تشبیه شده است:

مگر ز خطه کرمان صبا برد به عراق      فراق‌نامه عشاق مجلس مشتاق  
دوات سرخی چشمم ز سر برفت و ندید      نوازش گرمی زان مکارم اخلاق  
محقق است که طومار هجر گردد طی      اگر به دوست رسد صفحه‌ای از این اوراق ...

(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۳۳۲)

## ۲-۳- سایر قالب‌ها: قطعه، رباعی، دوبیتی، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مسمط و ...

تقسیم‌بندی موضوعی و مضمونی در این بخش همانند دو بخش پیشین است. در واقع معنا یکی است اما این صورت است که شاعر آن را در خیال خود در ظرف‌های مختلف و با آرایه‌های متفاوت می‌ریزد، می‌پروراند و می‌نماید.

مسمط زیر سروده مسعود سعد سلمان در مدح «ابوالفرج نصر بن رستم» است که در آغاز آن از هجران یار که همان ممدوح است سخن گفته است. دوران هجران ممدوح را همچون «باد خزان» می‌داند که چهر شاداب او را چون برگ رزان زرد کرده است. شاعر مشتاق دیدار یار است و از دیده‌هایش به جای اشک خون جاریست:

هجران تو ای شهره صنم باد خزانست کاین روی من از هجر تو چون برگ رزانست  
در طبع نشاطم طمع وصل چنانست در باغ دلم بار فراق تو همانست ...  
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۳۹: ۵۴۸)

در ترجیع‌بند زیر، جهان ملک خاتون از وصف هجران و آرزوی دیدار و از کف‌دادن آرام و قرار دردوری یار سخن گفته و با ابتکاری جالب از تشبیه زیبا و نسبتاً کم‌کاربرد «زهر فراق» برای توصیف تلخی و ناگوارا بودن آن استفاده کرده است:

ای روی تو صبح و زلف تو شام ای هجر تو سنگ و جان ما جام  
باز آ که ز تلخی فراق تو نه صبرم بماند و نه آرام ...  
هر شب دهم غم تو جامی از زهر فراق کاین بیا شام ...  
(جهان ملک خاتون، ۱۳۷۴: ۵۰۷)

ادیب صابر از جمله شاعران خوش قریحه‌ای است که چند رباعی با مضمون هجران سروده است. در رباعی ذیل شاعر هجران یار به «ویا» تشبیه کرده است که از نظر کاربرد مشابهه، غریب، نادر و قابل توجه است. عاشق که دچار بیماری و پای هجران شده از لب یاقوت‌وار دلدار طلب درمان دارد:

هجر تو وباست هر کجا بر گذرد زو پرده عمر و زندگانی بدر  
چشمم به لب همیشه زان می‌نگرد گویند که یاقوت وبا را ببرد ...  
(ادیب صابر ترمذی، بی‌تا: ۴۳۳)

محمد اسیری لاهیجی شاعر قرن نهم هـ. ق. رباعی زیر را در خصوص وصف سوز و گداز هجر سروده است که با نوپردازی درخور توجهی درد هجران را به پیراهنی تشبیه کرده که سرتاسر وجود عاشق را دربر گرفته است. این تعبیر در دیوان سایر شعرای بررسی شده به چشم نخورده است:

تاجی ز خیال وصل تو در سرماست پیراهن درد هجر تو در بر ماست  
از لوح رخت حروف عالم خوانم مرآت رخ تو زان سبب اختر ماست  
(اسیری لاهیجی، ۱۳۵۷: ۳۲۲)

### ب) وداعیه‌ها

وداع در لغت‌نامه دهخدا این‌گونه معنی شده است: بدرود کردن، اسم مصدر است از مصدر تودیع، و آن تفأل است به تن‌آسانی و راحت که لاحق حال او باشد وقت باز آمدن از سفر: مرا به گور سپاری مگو وداع وداع/ که گور پرده جمعیت جنان باشد (مولوی، ۱۳۶۴: ۲۰۹). وداع همیشه همراه با جدایی است و جدایی قرین سوز و اشک و آه. حال ممکن است این وداع و جدایی ناخواسته باشد و غیرارادی و یا کاملاً ارادی. پس از تحلیل محتوایی و موضوعی وداعیه‌ها در سبک عراقی، این‌گونه استنتاج شد که انواع مختلف وداع به ده نوع قابل تقسیم بندی هستند، البته در برخی از آن‌ها نمود سوز هجران به وضوح حس نمی‌شود:

- ۱) وداع معشوق، وداع عاشق؛
  - ۲) وداع خانواده: همسر، فرزندان، پدر و مادر، خویشان؛
  - ۳) وداع دوستان و عزیزان؛
  - ۴) وداع شاعر با اطرافیان در هنگام مرگ و اعلام مرگ خویش؛
  - ۵) وداع دنیای مادی و مادیات (مرگ اختیاری و ترک علایق)؛
  - ۶) وداع امور نامحسوس و انتزاعی: جان، عقل و خرد، صبر و شکیبایی، دل، زهد و تقوا؛
  - ۷) وداع ماه‌های خاص سال (نظیر ماه مبارک رمضان)؛
  - ۸) وداع اعتراض‌گونه؛
  - ۹) وداع شخصیت‌ها در داستان‌های منظوم‌روایی و حکایت‌ها (مثنوی‌ها)؛
  - ۱۰) وداع دیار و یا مکان‌های خاص نظیر: کعبه و ...
- در این بخش شواهد مربوط به نمود سوز هجران در «وداعیه‌ها» در قالب‌های مختلف شعری تحلیل می‌شود:

#### ۱) قالب غزل

وداع از جمله مضامینی است که اغلب شعرا به آن گریزی زده‌اند و یک یا چند بیت را در دیوان خود به آن اختصاص داده‌اند زیرا «وداع» تجربه‌ای است که با شاعر مستقیماً با آن مواجه بوده و آن را لمس نموده است و یا اینکه در تخیلات، تصورات و یا الهامات درونی خویش با آن تصویرپردازی کرده است. غزل از جمله قالب‌هایی است که بار بیان سوز هجران و گه‌گاه وداع را بیشتر بر دوش کشیده است و شاعران بسیاری آن را محمل بیان اندیشه قرار داده‌اند. در دیوان حکیم سنایی در قالب غزل، فقط یک نمونه به چشم می‌خورد که مضمون وداع در آن نمود پیدا کرده است. در این غزل، سنایی یاری را که به نظر می‌رسد از او سیر شده است

بدرود می‌گوید و با ابتکاری جالب، از مشبه‌به «دریا» برای وصف هجران و گرفتار شدن عاشق در آن استفاده می‌کند و از دلبر عاجزانه تقاضا می‌کند تا دیرنشنده حال او را دریابد:

ای ز ما سیر آمده بدرود باش      ما نه خشنودیم تو خشنود باش...  
 غرقه در دریای هجران توام      دلبرا دریاب ما را زود باش ...  
 در فراق کار ما از دست شد      گر نگیری دست ما بدرود باش ...

(سنایی، ۱۳۵۴: ۹۰۴)

خاقانی در این غزل یار بی‌وفا را به عمر رفته تشبیه می‌کند از لحاظ عزیز بودن و نیز رفتن و بازنگشتن و سرانجام شاعر هجران یار را شایسته و پسندیده می‌داند زیرا که یار نیز چون دنیا بی‌وفاست پس دوری و ترک آن بهتر است. از نظر تقسیم‌بندی می‌توان این غزل را در رده وداع یار قرار داد:

چو عمر رفته تو کس را به هیچ کار نیایی      چو عمر نامده هم اعتماد را بنشایی  
 عزیز بودی چون عمر و همچو عمر برفتی      چو عمر رفته ز دستم ندانم آنکه کی آیی...  
 دلم تو را و جهان را وداع کرد به عمری      که او به ترک سزا بود و تو به هجر سزایی

(خاقانی، ۱۳۵۸: ۶۹۴)

در غزلیات شیخ اجل، سعدی چند غزل معروف و بی‌همتا در خصوص جدایی یار و وداع به چشم می‌خورد نظیر دو نمونه ذیل که به مطلع آن‌ها اشاره شده است:

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران      کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران ...

(سعدی، ۱۳۷۹: ۸۲۰)

ای ساربان آهسته ران کآرام جانم می‌رود      وان دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود  
 (همان: ۶۸۵)

حافظ با اغراقی شاعرانه در شرح هجران و کوتاهی دوران وصل می‌گوید که شربتی از لب لعلش نچشیدیم، او را سیر ندیدیم و به زودی رفت، آن چنان زود رفت که حتی فرصت وداع گفتنی نیز در میان نبود شاید که از ما خسته شده بود که این گونه شتابان رفت...:

شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت      روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت  
 همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم      کای دریغا به وداعش نرسیدیم و برفت

(حافظ، ۱۳۶۹: ۵۹)



وداعیه ذیل سروده خواجهی کرمانی است که جزء شکوایه‌های زیبای ادب فارسی محسوب می‌شود. گله از یار بی‌وفا در تاروپود غزل موج می‌زند:

الوداع ای دلبر نامهربان بدرود باش    الرحیل ای لعبت شیرین زبان بدرود باش ...  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۸: ۲۴۸)

نوعی وداع «اعتراض گونه» در غزلیات شاه نعمت‌الله ولی به چشم می‌خورد که شاعر، زهد ریاکارانه را بدرود می‌گوید و راه خرابات مغان را در پیش می‌گیرد. این گونه وداع برخلاف سایر وداعیه‌ها که اغلب در آن‌ها سوز هجران نمود پیدا می‌کند وداعی است که سوز هجران در آن به‌وضوح دیده نمی‌شود اما به‌سبب اهمیت نوع متفاوت آن، به آن اشاره شده است. به نظر می‌رسد در سرودن این نوع غزلیات شاعر تحت تأثیر سبک و زبان شعرایی چون سنایی، عطار، مولانا و حافظ قرار گرفته است. البته بنیان‌گذار شیوه سرودن اشعار ملامتی - قلندری، حکیم سنایی است:

ما انا الحق از فنا خواهیم زد    خیمه در دار بقا خواهیم زد ...  
الوداع زاهدی خواهیم کرد    جام پر می یک دو تا خواهیم زد  
در خرابات مغان خواهیم رفت    عاشقان را الصلا خواهیم زد ...  
(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۳: ۲۰۹)

غزل زیر سروده محمد اسیری لاهیجی است که در آن وداع امور نامحسوس و انتزاعی: وداع خرد و صبر به چشم می‌خورد. لازمه وداع عقل و خرد، نوشیدن جرعه‌ای از جام می‌عشق است؛ در واقع با نوشیدن می‌عشق، عقل و خرد را بدرود گفته است. در این نوع وداعیه نیز سوز هجران به چشم نمی‌خورد:

هر چند به راه طلب دوست دویدیم    از کوشش بسیار به جایی نرسیدیم ...  
کردیم وداع خرد و صبر به کلی    تا جرعه از جام می‌عشق چشیدیم ...  
(اسیری لاهیجی، ۱۳۵۷: ۲۲۴)

## ۲) قالب قصیده

در مقدمه بخش فراق‌نامه‌های کوتاه، قالب قصیده، اشاره شد که در تشبیب و تغزل قصاید، شاعر سوز هجران عاشقانه را در پیوند با مدح ممدوح به زیبایی به‌تصویر کشیده است که گاهی این جدایی همراه وداع طرفین است. وداع در قصاید مقتضب نیز به چشم می‌خورد. اینک شواهد مربوط بررسی می‌شود.

قصیده زیر سروده خاقانی شروانی است که در انواع ده‌گانه وداع، زیر مجموعه وداع دیار قرار می‌گیرد. خاقانی در حال جدا شدن از کعبه است و آن را بدرود می‌گوید. غم فراق و سوز هجران کعبه در تاروپود این قصیده موج می‌زند:

الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده دل تنوری گشته و زو دیده طوفان آمده ...  
(خاقانی، ۱۳۱۷: ۳۸۱)

موضوع قصیده ذیل سروده سعدی، خداحافظی با ماه مبارک رمضان است که یکی از تقسیم‌بندی‌های ده‌گانه وداعیه‌ها محسوب می‌شود. شاعر زمان طاعت و عبادت و محفل قرآن را با ناراحتی بدرود می‌گوید:

برگ تحویل می‌کند رمضان بار تودیع بر دل اخوان  
یار نادیده سیر زود برفت دیر نشست نازنین مهمان ...  
الوداع ای زمان طاعت و خیر مجلس ذکر و محفل قرآن ...  
(سعدی، ۱۳۷۹: ۷۳۷)

### ۳) قالب مثنوی

در مثنوی نیز گه‌گاه مضمون وداع به چشم می‌خورد. در منظومه‌های روایی، شخصیت‌های داستان در جاهایی با هم خداحافظی می‌کنند که در اغلب آن‌ها سوز هجران به چشم می‌خورد. این قسم خداحافظی در تقسیم‌بندی انواع ده‌گانه وداعیه‌ها در رده «وداع شخصیت‌ها» قرار می‌گیرد:

**منطق‌الطیر عطار:** عاشق شدن، متحول شدن دختر ترسا، در مسیر معرفت قرار گرفتن و در پایان وداع با شیخ صنعان و دنیای مادی موضوع وداعیه زیر است. دختر ترسا در فراق معشوق حقیقی (خدا) طاقت از کف داده و یارای دوری ندارد پس دنیا و شیخ را بدرود می‌گوید:

آخر الأمر آن صنم چون راه یافت ذوق ایمان در دل آگاه یافت ...  
گفت شیخا طاقت من گشت طاق من ندارم هیچ طاقت در فراق  
میروم زین خاکدان پر صداع الوداع ای شیخ عالم الوداع ...  
این بگفت آن ماه و دست از جان فشان نیم‌جانی داشت بر جانان فشانند  
(عطار، ۱۳۸۷: ۳۰۲-۳۰۰)

هفت اورنگ جامی: مجنون در راه رفتن به قبیله حی بر درختی زاغی را می‌بیند که نغمه لطیف سر می‌دهد و این امر در فرهنگ عرب به خوش‌یمنی منسوب بوده است پس او نیز به

فال نیک می‌گیرد و برای میسر شدن دیدار دلدار خود در همین روز نذر می‌کند. این اتفاق می‌افتد، لیلی را می‌بیند و با هم ساعاتی را سپری می‌کنند. در پایان مجنون، لیلی را برای رفتن به حج و ادا کردن نذر خود وداع می‌کند که جدایی با گریه و سوز و گداز طرفین همراه است:

... چون از ره حی برید لختی ناگاه پدید شد درختی  
 رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی...  
 چون خواست وداع آن دلارای مجنون به نیاز خاست برپای...  
 این گفت و ز دیده خون روان کرد گریان گریان وداع جان کرد

(جامی، ۱۳۷۰: ۷۹۳)

#### ۴) سایر قالب‌ها: قطعه، ترکیب بند و ...

در این قسمت نیز به علت مجال اندک، از خیل شواهد بی‌شمار تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود:

**خاقانی، قطعه وداع از شروان:** قطعه زیر سروده خاقانی از نوع «وداع دیار و سرزمین» است. شاعر از شب رحلت خود از شروان سخن می‌گوید که دریغ و درد دوری نصیب او گشته است. ظاهراً وداع از نوع ناخواسته است و شاید به دلیل ناملایماتی باشد که در نتیجه فشار حکومت وقت و جو سیاسی و اجتماعی خاص آن زمان گرفتارش شده است و اگر وداع دیار به دلایل سیاسی و اجتماعی باشد شاعر نمی‌توانسته به طور آشکار در شعر خود به آن اشاره نماید و به پنهان‌سازی آن پرداخته است. اما به این نکته به وضوح اشاره می‌کند: «تا زمانی که از شروان دور هستم دشمنان من در آسایش به سر خواهند برد»:

شب رحیل چو کردم وداع شروان را دریغ حاصل من بود و درد حصه من  
 شدم ز آتش هجران زدم بر آب ارس ارس بنالید از درد حال و قصه من ...  
 تا ز شروان دورم اعدا راست آسایش چنانک صدقا را بود در نزدیکی آرایش ز من ...

(خاقانی، ۱۳۱۷: ۶۶۵)

**ابن یمین فریومدی** در قطعه پایانی از وداع دوستان خویش در راه سفر سخن گفته است و هیچ دردی را بدتر از رنج غربت نمی‌داند به‌ویژه زمانی که مجبور به وداع و ترک دوستان است. این قطعه از نظر تقسیم‌بندی ده‌گانه وداع زیرمجموعه وداع دوستان قرار می‌گیرد:

هیچ رنجی بتر ز غربت نیست گرچه کامل شود به غربت مرد  
 خاصه آن ساعتی که بر سر راه دوستان را وداع باید کرد

(ابن یمین فریومدی، بی‌تا: ۴۰۴)

### نتیجه

روند رو به کمال توصیف هجران، لحظه‌های جدایی و وداع از مضامین صریح و یک‌رویه سبک خراسانی به سمت پیچ‌درپیچ و کنایی شدن در سبک عراقی هم بر لطف و زیبایی شعر افزوده و هم باعث غنای بیشتر آن شده است. در پایان می‌توان آماری کلی در باب مصداق دوری بدین ترتیب ارائه کرد که بیشترین بسامد ابتدا به فراق از یار و معشوق سپس ممدوح و بعد از آن خانواده (همسر، فرزند، پدر و مادر)، وطن، دوستان و عزیزان و... تعلق می‌گیرد.

(۱) کاربرد برخی تشبیهات، تعابیر و مضامین در توصیف هجران در سبک عراقی بسامد بالایی دارد که در این جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. ترتیب پر بسامدترین مشبّه‌به‌های تکراری هجران و فراق بدین نحو است: شب، شام، تیغ، خنجر، تیر، خار، آتش، دریا، تیه، بادیه، بلا، زمستان، خزان، زهر، دوزخ، دیوار، طومار و...

(۲) ترتیب اضافه‌های استعاری پر کاربرد از این قرار است: دست هجران، پای هجران، چنگ فراق و...

(۳) مضامین تکراری نظیر: تشبیه عاشق به مرغ نیم‌بسمل (یا بسمل) در هجر یار، نگنجیدن شرح قصه تلخ هجران در کتاب، شب‌زنده‌داری‌ها و خون‌گریستن‌های عاشق در فراق، طاقت از کف دادن و زار و نزار شدن و ...

چنان‌که در قسمت فراق‌نامه بررسی شد، سنت ده‌نامه‌نویسی در ادبیات فارسی با ویس و رامین فخرالدین گرگانی آغاز می‌شود و بعدها توسط نظامی، عطار، فخرالدین عراقی، ابن‌عماد شیرازی، عماد فقیه کرمانی، اوحدی مراغه‌ای، سلمان ساوجی و... ادامه پیدا می‌کند. ساختار فراق‌نامه‌ها اغلب یکسان است؛ با نام خدا آغاز می‌شوند سپس عاشق و معشوق گله‌های عاشقانه و سوز هجران خویش را به زبانی زیبا توصیف می‌کنند. پیغام رسان اغلب باد صباست. سوز و گداز فراق‌نامه‌ها به سبب داشتن حال و هوای روایی و در عین حال فضاسازی مناسب، اغلب دلنشین و مؤثر است. گله از یار و قهر کردن عاشق در برخی از نامه‌های فراق سبک عراقی منشأ و بیانگر سرآغاز مکتب «واسوخت» است. چنین انتظار می‌رود که نمونه‌های گوناگون سوز هجران (ستایش، گله، توصیف هجران) در انواع فراق (یار، دیار، خانواده، دوستان و عزیزان) و با ساختارهای متفاوت در فراق‌نامه‌های بلند و کوتاه و وداعیه‌ها در تمامی دوران‌های سبکی شعری کم و بیش شیب و فرازی شبیه به دوران عراقی داشته باشد. به هر روی این ماهیت تقریباً یکسان بسته به ذوق و سلیقه شاعر و با تلفیق عنصر تخیل (صور خیال) و عاطفه می‌تواند به اشکال گوناگون نمود پیدا کند.

## کتاب‌نامه

- ادیب‌صابر ترمذی (بی‌تا) *دیوان*، به تصحیح محمدعلی ناصح، بی‌جا: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.
- اسیری لاهیجی (۱۳۵۷) *دیوان اشعار و رسائل*، به‌اهتمام برات زنجانی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.
- اوحدی مراغه‌ای (۱۳۶۲) *دیوان کامل*، به تصحیح امیراحمد اشرفی، با مقدمه ناصر هپیری، چاپ اول، تهران: انتشارات پیشرو.
- باباغانی شیرازی (۱۳۵۳) *دیوان اشعار*، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، چاپ دوم، بی‌جا: انتشارات اقبال.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸) *دیوان*، به تصحیح محمد آبادی، تبریز: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۴۱) *دیوان کامل*، به تصحیح هاشم رضی، بی‌جا: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز.
- (۱۳۷۰) *هفت اورنگ*، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، بی‌جا: گلستان کتاب.
- جهان‌ملک خاتون (۱۳۷۴) *دیوان*، به کوشش پوراندخت کاشانی راد و کامل احمدنژاد، تهران: انتشارات زوآر.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹) *دیوان*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: انتشارات زوآر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۵) *دیوان*، به تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوآر.
- (۱۳۱۷) *دیوان*، به تصحیح علی عبدالرسولی، بی‌جا، چاپخانه مروی.
- خواجوی کرمانی (۱۳۷۸) *دیوان غزلیات*، به کوشش حمید مظهری، چاپ چهارم، کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) *لغت‌نامه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سنایی غزنوی، مجدود ابن آدم (۱۳۵۴) *دیوان*، به اهتمام تقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات ابن سینا.
- سعدی شیرازی (۱۳۷۹) *کلیات*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سلمان ساوجی (بی‌تا) *کلیات*، رشید یاسمی با مقدمه و تصحیح اوستا، تهران: کتابفروشی زوآر.

- شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (۱۳۷۳) *دیوان کامل*، با مقدمه و فرهنگ و فهرست به قلم محمد عباسی، چاپ ششم، تهران: انتشارات فخررازی.
- صبور، داریوش (۱۳۷۰) *آفاق غزل فارسی*، تهران: نشر گفتار.
- عراقی، فخرالدین (۱۳۳۸) *کلیات*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- عطار نیشابوری (۱۳۶۶) *دیوان*، به تصحیح تقی تفضلی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۷) *منطق الطیر*، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.
- عماد فقیه کرمانی (۱۳۸۴) *دیوان*، به تصحیح رکن الدین همایونفرخ، تهران: انتشارات ابن سینا.
- فریومدی، ابن یمن (بی‌تا) *دیوان*، به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد، بی‌جا: انتشارات کتابخانه سنایی.
- فلکی شروانی، نجم الدین محمد (۱۳۴۵) *دیوان*، به تصحیح طاهری شهاب، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۳۸) *ویس و رامین*، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: کتابفروشی بهبود ابروخیم و پسران.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۳۹) *دیوان*، به تصحیح رشید یاسمی، بی‌جا: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز.
- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۷) *غزلیات شمس تبریز (ج۲)*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- نظامی گنج‌ای (۱۳۸۶) *خمسه*، براساس نسخه وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.